

# چرا آمریکا، روسیه و اروپا در دشمنی اند؟؟؟

« درآینه ی ارقام و حقایق » پژوهش ( صباح ) قسمت پایانی



ایالات متحده 1.3 ملیون نظامی در اردو، و یک ملیون نفر دیگر در خدمت احتیاط نظامی در اختیار دارد. و بیش از 700 پایگاه نظامی در 63 کشور، که 255 هزار نظامی آمریکا در آنها مشغول بفعالیت هستند. وزارت دفاع "ینتاگون" رسماً 555 هزار ساختمان، مستقر در 4400 قطعه زمین داخل ایالات متحده و در بیش از 700 منطقه در سراسر جهان را بخود اختصاص داده و ایالات متحده بیش از 1500 کلاهک اتمی استراتژیک، و بیش از سیزده هزار هواپیمای نظامی، و دهها زیردریایی مسلح اتمی، و 88 کشتی و هواپیمای بردارد. نزدیک به 7000 نظامی آمریکایی در نتیجه جنگ افروزی ایالات متحده از 11/9 سپتامبر کشته شده اند. ارقام کشته شدگان غیر نظامی عراق و افغانستان بجای خود می توانید حدس بزنید و ...

اولویت عینی سیاست خارجی ایالات متحده از ۱۹۴۵ به این سو، فرودست نگاه داشتن اروپای غربی، عمدتاً از خود کردن منابع و ابتکارات استراتژیک - ژئوپولیتیک آنها بوده است. تحقق این امر در دوران پس از جنگ دوم جهانی، آسان به نظر می رسید. آن زمان که اثرات جنگ، اقتصاد اروپا را از پا در آورده بود؛ همان روزگاری که غالب مردم و حتی نخبگان سیاسی و اقتصادی در هول و هراس قوای نظامی اتحاد شوروی و گسترش اندیشه های کمونیستی در اروپای غربی به سر می بردند، برنامه آمریکا هم در قالب طرح کمک های اقتصادی مارشال برای بازسازی اروپا و ایجاد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شکل می یافت.

درون چنین بافتی بود که تحرکاتی برای ایجاد نهادهای اروپایی به چشم می خورد. این تلاش ها در آغاز به شش کشور - فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوگزامبورگ محدود می شد و ترتیبات اقتصادی معدودی را هم با خود داشت. همچنین اقداماتی ابتدایی برای ایجاد ساختارهای نظامی اروپایی صورت گرفت که البته همگی ناکام ماندند. جنبش هایی که در این سمت و سو حرکت می کردند، از ناحیه مناطق دموکرات مسیحی اروپا - منهای قسمت های سوسیال دموکراتیک - به شدت حمایت می شدند. از سوی دیگر، پاره های کمونیستی این کشورها با ساختارهای چینی را جزئی از

جنگ سرد قلمداد می کردند و با حدت تمام با آنها مخالفت می کردند. البته از دید ایالات متحده، ساختارهای اروپایی مطلوب بود؛ چرا که مساحت اقتصادی اروپا گسترش می یافت (و در نتیجه، آنها مشتری های بهتری برای صادرات و سرمایه گذاری های آمریکا می شدند) و هم از آن رو که روشی برای فرونشاندن هراس فرانسوی ها از تجدید قوای نظامی آلمان و پیوستن به ناتو به شمار می رفت.

در سال های دهه ۱۹۶۰، آمریکا دستخوش تغییر شدن دو داده این معادله را حس کرد. اول اینکه، اروپای غربی بسیار قدرتمند می شد و این امر با سربر آوردن يك همتای اقتصادی برای آمریکا و در نتیجه، ظهور رقیبی بالقوه جدی در اقتصاد جهانی همراه بود. دوم اینکه، «شارل دوگل» یکبار دیگر در فرانسه به قدرت رسیده بود و او ساختی اروپایی را می خواست که از لحاظ سیاسی - در تضاد با جزو سرخورده ابتکارات استراتژیک - ژئوپولیتیک آمریکا بودن - خودگردان باشد. کار به این جا که رسید، شوروشوق آمریکا هم برای اتحاد اروپا روبه سردی گذاشت. اگرچه که آمریکا در خود توان سیاسی لازم برای ابراز و اظهار روشن آن را نمی دید.

به همین شکل، تغییرات زیادتری نیز در موقعیت ها و جایگاه ها ایجاد شد. نواحی کمونیستی اروپای غربی، در انتخابات، ضعیف و ضعیف تر می شدند و خط مشی آنها به سمت آنچه کمونیسم اروپایی (یوروکمونیسم) خوانده می شد، چرخ می خورد که یکی از نتایج منطقی آن هم تغییر موضع این قسمت ها در قبال ساختارهای اروپایی بود. آنچنان که یا کم کم به حمایتی محتاطانه دست زدند و اگر نه بردبار و پرتحمل بودند. در همین دوران، آمریکا هم در جنگ ویتنام شکست می خورد و همین برای موقعیت ژئوپولیتیکی اش يك ضایعه به شمار می رفت. ترکیب این شکست سیاسی - نظامی و آمیختن آن با سربر آوردن رقبای بزرگ اقتصادی، مانند اروپای غربی و ژاپن، از پایان سروری بی چون و چرا، و آغاز دوران تنزل تدریجی آمریکا در معادلات جهانی خبر می داد. آن چنان که در افتادن با آن يك گردش اساسی در سیاست خارجی آمریکا، از يك نفوذ و تسلط کاملاً ساده به مرحله ای بعدرا می طلبید. این گردش توسط تنش زدایی «ریچارد نیکسون» با اتحاد جماهیر شوروی شروع می شد و از آن مهمتر، با لغزیدن به سمت پکن و دگرگونی در مناسبات آمریکا - چین ادامه یافت. نیکسون بنیاد سیاستی را بر نهاد که من آن را «چندسویگی نرم» [soft multilateralism] می نامم. سیاستی که تمام رؤسای جمهوری های موفق آمریکا، از نیکسون تا کلینتون، مشتمل بر ریگان و جورج بوش پدر نیز، آن را دنبال و اتخاذ کردند. در قبال اروپا، همه توجه ها برآرام کردن آنچه در روند رو به افزایش خودگردانی سیاست اروپایی به چشم می خورد، متمرکز بود. به همین منظور، آمریکا «شراکت» ژئوپولیتیکی (به مثابه يك درجه از رایزنی سیاسی) را به اروپا پیشنهاد کرد. دو سر این شراکت نیز، از يك سو متوجه ادامه جنگ سرد در برابر شوروی و از سوی دیگر منازعه سیاسی - اقتصادی «شمال» و «جنوب» بود. فرضی که توسط شمار بسیاری از نهادها، در کنار دیگر سازمان هایی چون «کمسیون سه جانبه» نشستهای «گروه هفت» و «بازارگاه جهانی اقتصاد» [WEF] در داووس، عملی شد. برنامه جنگ سرد با توافقاتی که در «هلسینکی» صورت گرفت، نتیجه داد و برنامه شمال - جنوب هم با پیش راندن تکثیر هسته ای، «اجماع واشنگتن» (به نفع نئو- لیبرالیسم در مقابل توسعه گرایی) و بنا نهادن «سازمان تجارت جهانی» حاصل شد. نکته ای که در مورد دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، نباید از قلم بیفتد، آن است که سیاست خارجی تعدیل شده آمریکا، به شکل مقطعی و دوره ای موفق بود. اگرچه که خودگردانی سیاسی اروپا افزایش یافت - ostpolitik های آلمانی [الگوی سیاسی سوسیالیستی اروپای شرقی] و gazaduc های [متعلق به کشورهای مابین غرب و شرق] را در نظر بیاورید که اتحاد

شوروی و اروپا غربی را به هم پیوند می دادند - و نگاه اروپای بزرگ از لحاظ ژئوپولتیکی چندان از آمریکا فاصله نمی گرفت. بطور خاص، هرچند، تلاش هایی برای ایجاد يك صف اروپایی صورت می گرفت، اما به گونه ای مؤثر با ضدیت های مداوم ایالات متحده با بن بست مواجه می شد. در عمل، و اگرچه نه در کلام، هم آمریکا در تضاد و تخصص با ایده اروپای متحد موضع گرفته بود.

سیاست آمریکا در قبال شمال - جنوب به نظر از این هم موفق تر می آمد. کشورهای جهان سوم با سیاستهای خوراننده ساختار صندوق بین المللی پول در این مسیر قرار می گرفتند و حتی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی - مرکزی در این راه گام برمی داشتند. اوهم زدایی از حوزه عمومی با جنبش های پر قدرت آزادی خواه ملی، و این نکته که رژیم های کمونیستی بلوک سوسیالیستی آثار هر نوع ستیزه جویی را در نطفه خفه می کردند و پراکنده شدن يك حس بدبینی دژم در فضای جهان چپ، دست آخر «جشن پیروزی» تلاشی اتحاد جماهیر شوروی را رقم زد.

البته این «جشن پیروزی» آنچنان هم در خدمت و باب میل سیاست خارجی آمریکا، حداقل در مواجهه با اروپای غربی، نشد، چرا که آن بحث گسترده سابق که به پذیرش رهبری ژئوپولتیکی آمریکا در دنیا از سوی اروپای غربی ها دلالت می بخشید، دیگر لوٹ شده بود. صدام حسین هم همین فرصت را برای اقامه يك زور آزمایی آشکار با آمریکا - چیزی که سابق بر این در دوران جنگ سرد ابداً توانایی اش را نداشت - غنیمت شمرد. جنگ خلیج فارس در امتداد جاده ای که هرچه آمریکا دهه ۹۰ را پشت سر می گذاشت، ادامه دادن در آن برایش کمتر قابل قبول می نمود، به آتش بس ختم شد. با این وجود، کلینتون باز هم خط مشی نیکسون در قبال «چند سوئیگی نرم» را در بالکان، خاورمیانه و آسیای شرقی دنبال می کرد و اروپای غربی ها هم در هیچ موضوع اساسی ای از آمریکا فاصله نگرفته بودند. در این اثنا، برای اطمینان یافتن از اینکه اروپای غربی ها همچنان همین مسیر را ادامه خواهند داد، آمریکا الحاق خود به نهادهای اروپایی (وناتو) را به غرب غیر کمیسویون کنونی و دول اروپای مرکزی با فشار زیاد قبولاند. با این احساس که این دولتها برای ادامه یافتن و محکم کردن گره رابطه شان با آمریکا ترد و شکننده اند و به این ترتیب، میل خودگردانی و استقلال سربرآورده در اروپای غربی، خنثی می شود.

کاخ سفید برای برجسته سازی حضور خود در تحولات قاره سبز به ویژه رویدادهای شرق اروپا به عنوان میعادگاه تاریخی جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب در سال های پس از فروپاشی شوروی سابق به امری عادی تبدیل شده است. هر چند از ابتدای دهه نود تا سال دوهزار دوازده میلادی به دلیل ضعف و نابسامانی ناشی از فروپاشی در ساختارهای سیاسی و نظامی روسیه، تنش بنیادینی در مناسبات مسکو و واشنگتن روی نداد، اما پس از روی کار آمدن پوتین برای سومین بار در مقام رییس جمهوری روسها و اذعان دو طرف به شکست طرح ابتکاری نوسازی در این سال، روابط دو طرف وارد مرحله جدیدی از تنش شد که دامنه آن روز به روز توسعه یافته است.

در این میان بحران اوکراین به میدان جدیدی برای زور آزمایی سیاسی و تا حدودی نظامی روسیه و غرب با سرکردگی آمریکا در یک سال اخیر تبدیل شده است، طوری که تحلیلگران مسایل سیاسی از تلاش همه جانبه واشنگتن و متحدان اروپایی اش برای آزمون توانمندی های بازدارنده مسکو در عرصه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بر محور این بحران سخن می گویند. از این منظر، آمریکا و اروپای غربی برای تکمیل فرآیند الحاق جمهوری های اروپای شرقی به عنوان میراث دار بلوک شرق و ساختار نظامی آن موسوم به پیمان ورشو به خود، تلاش گسترده ای را در ابعاد اقتصادی و

نظامی آغاز کرده اند که بحران اوکراین مصداق عینی آن است. بدیهی است که در این وضعیت، گزینه رویارویی نظامی دو طرف که به ویژه به دنبال اقدام روسیه در الحاق شبه جزیره یک و نیم میلیون نفری و راهبردی کریمه به خاک خود شکل جدی تری به خود گرفته است، از پیچیدگی بیشتری نسبت به فشارهای اقتصادی غرب علیه مسکو برخوردار می باشد. در واقع غربی ها به خوبی از توانمندی های بازدارنده مسکو به ویژه در بعد نیروهای موشکی هسته ای با قابلیت قاره پیمایی (بالستیک) آگاه هستند و به همین منظور نیز تلاش می کنند حلقه محاصره نظامی روسیه را در چارچوب برگزاری رزمایش های نظامی در مرزهای پیرامونی این کشور و در محدوده موسوم به حیاط خلوت روس ها در شرق اروپا پیش ببرند. با این رویکرد بود که مقام های ارشد ناتو در ماه های اخیر بارها بر ضرورت تقویت توانمندی های نظامی اعضای این ساختار نظامی منطقه ای تاکید و از اقدام برخی از اعضا در کاهش هزینه های دفاعی خود انتقاد کرده اند. در تازه ترین اتفاق از این گونه رویکردهای برتری جویانه غرب مقابل روسیه، پنتاگون اعلام کرد آمریکا استقرار سه هزار تن از نیروهای نظامی خود را در کشورهای منطقه بالتیک به منظور شرکت در رزمایش بزرگی که در کشورهای عضو ناتو در این منطقه برگزار خواهد شد، آغاز کرد.

گفته می شود هدف آمریکا از برگزاری این رزمایش سه ماهه که به نام اراده آتلانتیک نامگذاری شده، آن است که به کشورهای همسایه روسیه شامل لتونی، لیتوانی و استونی اطمینان دهد که ناتو در کنار آنها خواهد ایستاد. استیون وارن سخنگوی پنتاگون اعلام کرده است عملیات ارسال و استقرار خودروها، بالگرد و تجهیزات سنگین در ریگا پایتخت لتونی آغاز شده است و این رزمایش سه ماهه به درازا خواهد کشید. در همین حال خبرگزاری فرانسه نیز از واشنگتن و به نقل از یک منبع نظامی آمریکایی که خواست هویتش فاش نشود، اعلام کرد که این جنگ افزارها پس از بازگشت نیروهای لشکر سوم پیاده به پایگاهشان، در پشت این منطقه باقی خواهند ماند. جان او کانور جنرال آمریکایی نیز به خبرگزاری فرانسه گفته است که استقرار این نیروها نشانگر اراده در برابر رئیس جمهوری پوتین و روسیه خواهد بود مبنی بر این که ما به اتفاق همدیگر می توانیم، متحد شویم. بنا بر خبرهای منتشر شده، تانک های آبرامز و خودروهای رزمی برادلی و همچنین تجهیزات پشتیبانی از جمله جنگ افزارهایی است که برای رزمایش اراده آتلانتیک در منطقه بالتیک مستقر خواهد شد و جنگ افزارهای زرهی تا زمانی که لازم باشد در منطقه باقی خواهد ماند تا به گفته مقام های آمریکایی مانع هرگونه تعدی روسیه بشود. جمهوری های استونی، لتونی و لیتوانی در منطقه بالتیک از سال دوهزار چهار به عضویت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و همچنین اتحادیه اروپا درآمده اند لیکن ساختارهای نظامی آنها به دلیل وسعت اندک سرزمینی و نیز مجموع جمعیت زبرده میلیون نفر بسیار ضعیف است.

تحلیلگران مسایل سیاسی با اشاره به برنامه ناتو برای برگزاری رزمایش اراده آتلانتیک می گویند که این ساختار نظامی غربی با تقویت و تحکیم مواضع دفاعی خود در منطقه شرق اروپا و با یک نیروی پیشرو پنج هزار نفری و همچنین مراکز فرماندهی در کشورهای حوزه بالتیک، شامل بلغارستان، لهستان و رومانی در حال مقابله با روسیه است. ناظران آگاه با اشاره به اقدام روسیه و غرب در برگزاری رزمایش های متنوع در منطقه مورد مناقشه پیرامون مرزهای غربی روسیه و شرق اروپا می گویند که ناتو به فرماندهی آمریکا با این گونه اقدامات، در حال برآورد توانمندی های نظامی روسیه و تقویت روحیه اعضای این ساختار برای مقابله با مسکو می باشد. پیش از این نیز کشتی های سازمان پیمان آتلانتیک شمالی مهر ماه امسال به بندر وارنا در بلغارستان وارد شدند تا رزمایش مشترکی را در پهنه آبی دریای سیاه و

در مجاورت شبه جزیره کریمه به عنوان محل استقرار ناوگان دریای سیاه روسیه برگزار کنند .  
مجموعه این اقدامات نشان دهنده تلاش آمریکا برای حفظ برتری خود در تحولات اروپا با تکیه بر ساختار نظامی ناتو و نیز تشدید روحیه روسیه هراسی در میان کشورهای عضو این قاره می باشد . از سوی دیگر ناظران آگاه می گویند آمریکا با دامن زدن به تنش میان روسیه و کشورهای اروپایی بر پایه بحران اوکراین به عنوان شاخص اصلی تبیین این وضعیت، به دنبال تعمیق هر چه بیشتر نفوذ خود در میان کشورهای اروپایی است. سرگئی میخاییف رییس مرکز فناوری های سیاسی روسیه می گوید: آمریکا در صدد سلطه کامل بر اروپاست و بحران اوکراین بخشی از این نقشه به شمار می رود. میخاییف در گفت و گو با کانال تلویزیونی روسیه یک اعلام کرد: هدف از ایجاد بحران در اوکراین توسط آمریکا، جداسازی روسیه از اروپا است و در واقع بحران در این کشور به صورت مصنوعی و برای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی واشنگتن ایجاد شده است. رییس مرکز فناوری های سیاسی روسیه معتقد است که آمریکا به توافقنامه مینسک هیچ اعتقادی ندارد و برای ادامه مناقشه در اوکراین تصمیم به ارسال تسلیحات به ارزش یک میلیارد دلار به این کشور گرفته است. این امر منجر به بی ثباتی کشور اوکراین خواهد شد و برای روسیه هم خطرناک است.  
در نهایت می توان گفت که واشنگتن برای تکمیل فرآیند سلطه خود بر اروپا همچنان بر طبل روسیه هراسی می کوبد و تلاش دارد با نقش آفرینی در تحولات قاره سبز در رویدادهایی همچون بحران اوکراین، جای پای خود را در این قاره محکمتر کند.

برداشته‌ها و یادداشتها- انٹی وار، سیاحت غرب ، صدای روسیه و مقاله های نویسنده در نشریه های بیرون مرزی و درون مرزی .